

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این است، کسی در سفر از دیگری تبعیت می‌کند، آیا بر تابع واجب است که از متبوع سؤال کند که مقصد شما به اندازه‌ی مسافت شرعی است یا خیر؟ آیا استخبار واجب است یا نه؟ فتاوا و اقوال را عرض کردیم و گفتیم کسانی که قائل به وجوب استخبارند یا باید بگویند در مطلق شبهات موضوعیه فحص لازم است یا اگر فحص را در مطلق شبهات موضوعیه لازم ندانند باید بگویند در شبهات موضوعیه‌ای که اگر فحص نکنیم علم اجمالی پیدا می‌کنیم به وقوع در خلاف واقع غالباً، مثل بحث استطاعت، مثل بحث ورود به حد نصاب در باب زکات، فحص لازم است.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) می‌فرمایند وقوع در خلاف واقع غالباً در جایی است که کثرة الابتلاء باشد. در این موارد اگر فحص نکنیم بعد از مدتی علم اجمالی پیدا می‌شود که در بسیاری از موارد برخلاف واقع عمل کرده. ولی می‌فرمایند نه مسئله‌ی قصد مسافت و نه مسئله استطاعت و نه مسئله بلوغ حد نصاب در باب گندم و زکات، اینها کثیر الابتلاء نیست تا اینکه مستلزم علم اجمالی به وقوع در خلاف غالباً باشد. لذا ایشان می‌فرمایند ما در مطلق شبهات موضوعیه می‌گوییم فحص واجب نیست و این دلیل را با این بیان مخدوش می‌کنند.

بررسی کلام مرحوم خوئی

در بحث وجوب الاختبار در جایی که کسی می‌خواهد از شهر به یک روستایی برود گفتیم آیا بر این آدم واجب است برسد از اینجا تا آنجا آیا مسافت شرعی هست یا نه؟ آنجا قائل شدیم به اینکه اختبار واجب است. آنجا از این راه وارد شدیم و گفتیم ولو در سایر موارد در شبهات موضوعیه قائل به وجوب فحص نباشیم اما در این مورد یعنی در شک در مسافت چون شارع وجوب القصر را معلل بر مسافت واقعی قرار داده ما باید با فحص واقع را احراز کنیم و بگوییم این واقع آیا مسافت واقعی است یا قصر واجب باشد یا مسافت واقعی نیست؟!

در اینجا هم ما قائل به وجوب الاستخباریم و این بیان مرحوم آقای خوئی به نظر ما قابل مناقشه است. چطور می‌شود بگوییم استطاعت کثیر الابتلاء نیست؟! کاسبی که کار می‌کند و هر سال درآمدی دارد بالأخره شک در استطاعتش می‌کند. بگوییم امسال شک می‌کند در استطاعت، فحص در شبهات موضوعیه لازم نیست سال دوم، سال سوم سال دهم بالأخره بعداً علم اجمالی پیدا می‌کند که یکی از این سال‌ها مستطیع بوده و حج نرفته.

این تعجب است که چطور می‌فرماید حتی مسئله‌ی استطاعت، مسئله بلوغ حد نصاب، از موارد کثیر الابتلاء نیست. یک آقای هر روز از شهر خودش می‌خواهد به یک روستایی برود بگوید من شک دارم مسافت را و سؤال نکنند، فحص نکنند، برود و بیاید

نمازش را تمام بخواند. فردا و پس فردا هم می‌رود و طوری نشود که کثیر السفر بشود. اگر مکرر برود و بیاید و شک کند بالأخره برای او کثیر الابتلا است. بعداً اگر روشن شود که اینجا حد مسافت بوده و این بر طبق واقع عمل نکرده به مشکل برمی‌خورد.

لذا این مستلزم وقوع در خلاف واقع هست بدون هیچ تردید و از مواردی است که انسان علم اجمالی پیدا می‌کند. فرض کنید آقای کارش این است که جنس درست می‌کند و به روستاهای اطراف می‌برد. این هفته یک روستا و هفته بعد روستای دیگری می‌رود و در همه‌اش اگر شک در مسافت کند و بگوید فحص لازم نیست بالأخره بعداً علم اجمالی پیدا می‌کند مواردی خلاف واقع را به آن عمل کرده. مواردی از اینها حد مسافت شرعی بوده و بر او قصر واجب بوده. پس این دلیل اول اشکال آقای خوئی جواب داده شد. به نظر ما هم مبنا همین است که در شبهه‌ی موضوعیه‌ای که ممکن است انسان در خلاف واقع قرار بگیرد، باید فحص کند.

دلیل دوم بر وجوب استخبار

در دلیل دوم بر وجوب الاستخبار باز باید به وجهی که در دلیل اول اشاره کردیم اشاره کنیم. ما در سال‌های گذشته در بحث صلاة مسافر گفتیم آیا در شبهه موضوعیه فحص لازم است یا نه؟ مفصل بحث کردیم و نکات مهمی را آنجا عرض کردیم. نظرم این است اگر فی الواقع با واقع مخالف کند ولو شبهه موضوعیه است باید فحص کند. کسانی که استخبار را واجب می‌دانند می‌گویند اگر این آدم یک مقصدی برود که تا آن مقصد مسافت شرعی باشد. فرض ما الآن تابع و متبوع است. اگر متبوع قصد کرد به مکانی برود و تا آن مکان مسافت شرعی است. اگر تابع در اینجا سؤال نکند وظیفه‌ی واقعی‌ی تابع قصر است و این کان التابع جاهلاً و بالعکس. اگر متبوع قصد مسافت نکرده باشد وظیفه‌ی واقعی‌ی تابع اتمام است و آن کان جاهلاً به قصر.

دلیل و کلام کسانی که قائل به وجوب استخبارند مبتنی بر این مطلب است که بگوییم این آقا (یعنی تابع) اگر متبوعش واقعاً قصد مسافت کرده هشت فرسخ را بخواهد برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد بر این تابع هم قصر واجب است و آن کان التابع جاهلاً بالواقع اما وظیفه‌ی واقعی‌اش این است. بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی می‌گویند این آقا اذ کان جاهلاً دیگر وظیفه‌ی واقعی‌اش قصر نیست.

در باب قصر ما قصد فعلی منجز لازم داریم یعنی شارع می‌گوید اگر کسی قصد کرد رفتن به یک مکانی را و تا آن مکان هشت فرسخ است و این قصدش قصد فعلی و منجز هست این موضوع برای قصر است. اما اگر کسی جاهل است حالا یا جاهل به این است که تا آنجا چقدر هست؟ طبق اصالة التمام وظیفه‌ی واقعی‌اش این است که نمازش را تمام بخواند. اگر استخبار کرد موضوع عوض می‌شود. اگر کسی استخبار کرد و به متبوعش گفت من که دارم همراه شما می‌آیم آیا این جایی که شما می‌روی تا آنجا مسافت شرعی هست یا خیر؟ می‌خواهم قصر کنم. اگر استخبار کرد موضوع عوض می‌شود.

اما همه‌ی حرف‌ها این است؛ آدمی که جاهل است به اینکه متبوع او آیا به اندازه مسافت شرعی می‌رود یا نه؟ تا مادامی که از او سؤال نکرده وظیفه‌ی واقعی‌ی او اتمام است. روی قول به اصالة التمام. اصالة التمام می‌گوید شما تا مادامی که قصد هشت فرسخ نکردی شک دارید که در آن مبدأ خودت آیا هشت فرسخ هست یا نه؟ نمازت را باید تمام بخوانی. الآن هم که نمی‌داند متبوع آیا تا مقصد قصد مسافت شرعی دارد یا نه، می‌گوییم باید نمازش را تمام بخواند. اذ کان جاهلاً بقصر المتبوع وظیفه‌ی واقعی‌اش تمام است. اذ سأل عن قصد المتبوع إنقلب وظیفه‌ی واقعی‌اش به قصر. موضوع عوض می‌شود.

بعد آیا تبدیل موضوع بر انسان واجب است؟ نه، مثل اینکه انسانی در منزل است نمازش تمام است اگر سفر رفت نمازش قصر

است. حالا یک کسی قبل از نماز در سفر است، از قبل از اذان ظهر در سفر است، اگر خودش را قبل از اذان ظهر به وطن برساند روزه‌اش صحیح است، آیا بر او واجب است که خودش را برساند؟ نه. این اشکالی است که بر این بیان دارند و در نتیجه اگر متبوع مسافت شرعی را می‌خواهد برود تابع سؤال نمی‌کند می‌گوییم وظیفه‌ی واقعی‌ی متبوع قصر است وظیفه‌ی واقعی‌ی تابع اتمام است. پس این آدم وقتی سؤال نکند دیگر در مخالفت با واقع قرار نمی‌گیرد. چون در مخالفت با واقع قرار نمی‌گیرد مشکلی اینجا ایجاد نمی‌شود.

اگر تابع در فرضی که سؤال نکند و جاهل باشد وظیفه‌ی واقعی‌اش قصر مثل متبوع باشد، این باید سؤال می‌کرده تا وظیفه‌ی واقعی‌اش را انجام بدهد اما می‌گوییم وظیفه‌ی واقعی‌ او قصر نیست تا سؤال کند، مادامی که جاهل است وظیفه‌ی واقعی‌اش تمام است. وقتی این شد وظیفه‌ی واقعی‌اش قصر می‌شود؛ به عبارت دیگر اینجا مسئله‌ی علم و جهل در قصر و اتمام کاملاً دخالت دارد. بحثی در اصول است که الاحکام مشترکة بین العالم و الجاهل که مشهور اصولیین قائل‌اند ولو اینکه ما در محل خودش در این قاعده تردید کردیم. اما در اینجا ادعای کسانی مثل مرحوم آقای خوئی و جمع زیادی این است که در مسئله‌ی قصر علم به مقدار مسافت وجود دارد. باید علم داشته باشید اما اگر جاهل به مقدار مسافت است نمازش تمام است.

ایشان می‌فرماید کسانی که قائل به وجوب استخبار هستند کلامشان مبتنی است بر اینکه «كون الوظيفة الواقعية الثابتة في حق التابع هي القصر لو كان متبوعه قاصداً للمسافة و إن كان التابع جاهلاً بها». بگوییم وظیفه‌ی واقعی‌ی تابع ولو جاهل باشد در فرضی که متبوع قصد مسافت کرده حالا یک وقتی هست که خود متبوع اصلاً آن هم مردد است. فرض کنید اگر متبوع شک دارد اصلاً بحثی نیست. کسی در اینجا نمی‌گوید اگر متبوع شک دارد وظیفه‌ی واقعی‌ی تابع قصر است. اما اگر متبوع قصد مسافت واقعی‌ه را دارد لقائل آن یقول که تابع ولو جاهل هم باشد وظیفه‌ی واقعی‌ی متبوع قصر است. این مبنای قول وجوب استخبار.

رد دلیل دوم توسط مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی در مقام رد می‌فرمایند اولاً ما برای شما گفتیم قصر نماز و شکستن آن، دایر مدار قصد فعلی تنجیزی است. روایاتی که داشت یرید، یرید ظهور در فعلیت و تنجز دارد. حالا آیا قصد فعلی تنجیزی نسبت به این تابع موجود است؟ می‌فرماید «هو مفقود بالإضافة إلى التابع بالوجدان، لكونه معلّقاً على قصد المتبوع، و هو مشكوك حسب الفرض». تابع نسبت به قصد متبوع شک دارد و نمی‌داند چه قصدی کرده «و معه لا قصد فلا قصر. فالوظيفة المقررة في حق التابع حتى في صقع الواقع إنما هي التمام، فإنها وظيفة كل من لم يكن قاصداً للمسافة فعلاً». هر کسی که قصد مسافت نکرده وظیفه‌ی واقعی‌اش تمام است «و التابع من أبرز مصاديقه». تابع از أبرز مصادیق این عنوان است که «من لم يكن قاصداً للمسافة فليس هناك واقع مردد مجهول يلزم الفحص عنه قدمناً للامتثال» واقع مجهولی نیست تا بگوییم فحص از او واجب است به عنوان مقدمه‌ی برای امتثال. «نعم، بالفحص يتبدل الموضوع» که توضیح دادیم.

بررسی کلام مرحوم خوئی

ما بحث را روی وجوب اختبار برمی‌گردانیم. با قطع نظر از این حرف‌ها اگر کسی می‌خواهد از محل خودش به روستایی برود و نمی‌داند تا آنجا مسافت شرعی هست یا نیست؟ گفتیم کثیری از فقها فتوا دادند اختبار واجب است بخاطر اینکه اگر واقعاً تا آنجا مسافت شرعی باشد این وظیفه‌ی واقعی‌اش نماز قصر است برای اینکه ملاک واقع الثمانية است لا عنوان الثمانية. این تعبیری است که در کلمات آقای خوئی هم زیاد آمده. در کلمات مرحوم آقای حکیم و دیگران هم آمده. در ذهن شریف‌تان باشد یک وقت بخواهید مسئله را جواب بدهید خودش کلید برای حل خیلی از این فروعاتی است که در اینجا هست.

اگر من می‌خواهم از جایی به جایی بروم؛ یک وقتی است نمی‌دانم کجا می‌خواهم بروم تکه تکه می‌روم و می‌رسم به جایی می‌گویم

تا اینجا چقدر است می‌گویند هشت فرسخ شد. اینجا نمازم تمام است چون از اول نمی‌خواستم آنجا بروم از اول گفتم می‌روم یک فرسخی. نیاز پیدا کرد یک فرسخ دیگر بروم و این روشن است.

ولی کسی که از اول می‌خواهد به مقصدی برود و می‌گوید من رفتن به آنجا مقصودم هست. می‌خواهم از این شهرم تا آنجا سیر کنم و واقعه‌اش این است که از اینجا تا آنجا هشت فرسخ هست اما این نمی‌داند هشت فرسخ هست یا نه؟ ما از مرحوم آقای خوئی می‌پرسیم وظیفه واقعی این آدم چیست؟ وظیفه واقعی این آدم قصر است یا تمام است؟ قصر است. برای اینکه ملاک، واقع ثمانیه است. از جایی که می‌خواهد برود تا جایی که برایش مشخص است باید هشت فرسخ باشد اگر واقعاً هشت فرسخ بود ولو این آدم نداند هشت فرسخ هست. اینجا علم و جهل دخالتی به عنوان ندارد. اگر از من بپرسند از قم تا روستای فلان هشت فرسخ است یا نه بگویم نمی‌دانم ولی می‌خواهم فلان روستا را بروم و رسیدم آنجا و از اهل روستا می‌پرسم از قم تا اینجا چقدر است، می‌گویند هشت فرسخ است. باید نمازم را شکسته بخوانم، برای اینکه ملاک واقع ثمانیه است.

ما به مرحوم آقای خوئی عرض می‌کنیم درست است. ما طلبه‌ها در این کلمات باید خیلی با دقت جلو برویم. می‌گوییم قبول داریم که قصد، قصد فعلی تنجیزی است و از اول باید بدانم کجا می‌خواهم بروم. اگر بگویم نمی‌دانم یک کیلومتری یا یک فرسخی نمی‌دانم، بعداً اگر به هشت فرسخ هم رسید به درد نمی‌خورد! باید واقع ثمانیه از اول قصد بشود که قبول داریم ولی علم به این عنوان لزومی ندارد.

در ما نحن فیه می‌گوییم تابع دو صورت دارد: یک وقت می‌گوید من نمی‌دانم متبوع کجا می‌خواهد برود؟ یعنی به این بیان، یک وقت می‌گوید معلوم نیست متبوع کجا می‌خواهد برود. اینجا برای خود متبوع هم قصر لازم نیست. اما اگر متبوع هدف معین و مقصد معینی دارد و بین اینجا تا آنجا واقع ثمانیه است این تابع هم می‌خواهد همین را طی کند چه کسی می‌گوید اینجا وظیفه‌ی واقعی این آدم تمام است؟ این آدم مثل همان جایی که علم به عنوان ندارد اینجا هم علم به عنوان ندارد.

به نظر من بین آنچه که ایشان نقل می‌کند و آنچه محل بحث هست فرق وجود دارد. می‌گوییم اگر کسی جاهل به مقصد است وظیفه‌ی واقعی‌ او تمام است، جاهل به مقصد یعنی چه؟ نه اینکه نداند تا آنجا چه مقدار فاصله است؟ یعنی نمی‌داند کجا می‌خواهد برود؟! این وظیفه‌ی واقعی‌اش تمام است. ولی اگر مقصد فی الواقع روشن است این آدم هم از اینجا تا آن مقصد هم می‌خواهد برود فقط باید سؤال از متبوع کند که شما این مقصد معین دارید یا نه؟

عرض کردم یک وقت متبوع خودش مقصد ندارد. آنجا برای خودش هم قصر لازم نیست ولی در جایی که متبوع یک مقصد معین دارد تا آنجا مسافت شرعی هم هست یعنی واقع ثمانیه را سیر می‌کند و این آدم هم قصد تبعی و قهری پیدا می‌کند، به چه دلیل بگوییم اینجا وظیفه واقعی او تمام است؟ چون جهل دارد! چون از متبوع سؤال نکرده! این وظیفه واقعی‌اش تمام است اگر سؤال کند، با سؤال وظیفه‌ی واقعی‌اش می‌شود؟ این سؤال و عدم سؤال وظیفه واقعی او را تغییر نمی‌دهد.

بیانی که ایشان ذکر کردند بیان درستی نیست. به نظر ما همان‌طور که در بحث وجوب الاختبار قائل شدیم به اینکه اختبار واجب است؛ اگر فقیهی در وجوب الاختبار قائل به وجوب بشود باید اینجا هم فتوا بدهد. اگر فقیهی مثل مرحوم والد ما آنجا احتیاط می‌کند اینجا هم باید احتیاط کند. ولی نمی‌شود بگوییم کسی آنجا فتوا بدهد و اینجا احتیاط کند یا بالعکس. مثلاً در بعضی از فتاوا دقت کنید. گفتیم مرحوم سید در مسئله پنج می‌گوید «الاقوی عند الشک وجوب الاختبار». مرحوم آقای بروجردی، مرحوم امام، مرحوم خوانساری، مرحوم گلپایگانی آنجا می‌گویند «الاحوط» یعنی کسی که از شهرش تا جایی می‌خواهد برود احتیاطاً سؤال کند که آیا اینجا حد مسافت هست یا نیست؟

عرض ما به امام، به آقای بروجردی و خوانساری این است که اگر آنجا احتیاط می‌کنیم اینجا هم در وجوب الاستخبار احتیاط

کنیم. امام اینجا فرموده اقوی عدم وجوب است. شما بگویید احتیاط وجوبی در وجوب اختبار است ولی اینجا بگویید استخبار واجب نیست فارقش چیست؟ من که نتوانستم فارق برایش پیدا کنم و لذا خود سید هم اینجا و هم آنجا فتوا داده. مرحوم آقا ضیاء میگوید اختبار واجب نیست و اینجا هم میگوید واجب نیست. مرحوم آقای خوئی در وجوب اختبار میگوید اقوی عدم وجوب اختبار است احتیاط مستحب اختبار است و اینجا هم میگوید اقوی عدم وجوب اختبار است اینجا با هم سازگاری دارد. اما این چهار بزرگوار که آنجا احتیاط می‌کنند اینجا فتوای به عدم وجوب می‌دهند، حالا امام را دیدم که فتوای به عدم وجوب دادند، با هم سازگاری ندارد.

ادله قصر می‌گوید اگر کسی مقصد معینی دارد و قصد رفتن به آنجا را دارد. هیچ فقیهی نمی‌گوید قصد ثمانیه فراسخ لازم است. قصدی که واقعاً بین مبدأ و مقصد هشت فرسخ باشد ملاک است. واقع ثمانیه ملاک است ما می‌گوییم واقع ثمانیه وجود دارد اگر استخبار کند واقع ثمانیه هست پس قصد وجود دارد.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ